

## نقش تغییر یافته‌ی کتاب و کتاب‌خوانی

حسین عبده تبریزی

هنوز کتاب کاغذی می‌خوانم. با وجود گسترش ابزارهای دیجیتال، رابطه‌ام با کتاب چاپ‌شده قطع نشده است. بسیاری از جوانان با دیدن قفسه‌های پُر از کتاب تعجب می‌کنند؛ بخشی از آنان کتاب را روی کتاب‌خوان‌های الکترونیکی، مانند کیندل، می‌خوانند و بخشی دیگر عمده‌ی نیاز خود به خواندن را از راه اینترنت تأمین می‌کنند. اما نسل من و بسیاری از کسانی که پس از ما آمده‌اند، هنوز با کتاب کاغذی مأنوس‌اند. با این‌همه، باقی‌ماندن کتاب کاغذی در زندگی من به این معنا نیست که شیوه‌ی خواندنم همان شیوه‌ی گذشته است. ابزارها تغییر کرده‌اند و همراه با آن‌ها، انتظار ما از کتاب و رابطه‌مان با اندیشه‌ی نویسنده نیز دگرگون شده است.

در گذشته معمولاً کتاب را از ابتدا تا انتها می‌خواندم. هنگام خواندن زیر جمله‌ها و نکات مهم خط می‌کشیدم و گاهی در حاشیه چیزی می‌نوشتم تا بعد بتوانم به آن برگردم. کتاب چیزی بود که باید با آن درگیر می‌شدیم، روی آن علامت می‌گذاشتیم و برای مراجعه‌ی بعدی نگاهش می‌داشتیم. خط‌کشیدن زیر جمله‌ای، اغلب به این معنا بود که این نکته مهم است و باید روزی درباره‌اش بیشتر بخوانم. فاصله‌ی میان روبه‌روشدن با یک پرسش و یافتن پاسخ آن، گاهی بسیار طولانی می‌شد.

اینترنت نخستین تغییر جدی را در این شیوه ایجاد کرد. در متن‌های دیجیتال می‌شد روی یک پیوند رفت، مطلب دیگری را جست‌وجو کرد و از متن اصلی به منابع و توضیحات دیگر رسید. خواندن دیگر کاملاً خطی نبود. هر مفهوم می‌توانست ما را به مقاله‌ای دیگر، زندگی‌نامه‌ی نویسنده‌ای یا توضیح نظریه‌ای هدایت کند. با این‌حال، جست‌وجو همچنان عمدتاً بر عهده‌ی خود خواننده بود؛ باید می‌دانستیم چه چیزی را جست‌وجو کنیم و از میان نتایج، مطلب مناسب را پیدا کنیم.

شبکه‌های اجتماعی این تغییر را گسترده‌تر کردند. بخش بزرگی از خواندن روزانه‌ی ما امروز از طریق کتاب انجام نمی‌شود. نوشته‌ها، تحلیل‌ها، خبرها، یادداشت‌ها و معرفی کتاب‌ها از مسیر اینترنت و شبکه‌های اجتماعی به دستمان می‌رسند. گاهی مطلب کوتاهی که در یکی از این شبکه‌ها می‌بینیم، ما را به مقاله‌ای بلند، گزارشی مفصل، کتابی تازه یا نویسنده‌ای ناآشنا می‌رساند. بنابراین شبکه‌های اجتماعی، علاوه بر آن‌که بخشی از وقت کتاب‌خوانی را گرفته‌اند، خود به یکی از مسیرهای اصلی خواندن و یافتن مطالب تازه تبدیل شده‌اند.

البته این نوع مطالعه معمولاً پراکنده‌تر، کوتاه‌تر و ناپیوسته‌تر از کتاب‌خوانی سنتی است. شاید یکی از دلایلی که امروز کمتر می‌توانیم ساعت‌ها با یک کتاب بنشینیم و آن را از ابتدا تا انتها بخوانیم، همین باشد. خواننده یاد گرفته است دست در انبان اینترنت ببرد و درست همان چند پاراگرافی را که می‌خواهد بیرون بکشد. این رفتار،

هم امکان دسترسی سریع‌تر به مطلب موردنیاز را فراهم می‌کند و هم عادت ما به دنبال‌کردن بحثی طولانی را تغییر می‌دهد.

با ظهور مدل‌های هوش مصنوعی، این تحول وارد مرحله‌ی دیگری شده است. امروز وقتی کتاب می‌خوانم، اگر به مفهوم دشواری برسم، لازم نیست فقط زیر آن خط بکشم تا شاید بعداً درباره‌اش تحقیق کنم. همان لحظه می‌توانم از یک مدل زبانی بپرسم: این مفهوم چیست؟ نویسنده دقیقاً چه می‌گوید؟ آیا این نظر هنوز معتبر است؟ چه نقدهایی به آن شده است؟ نظریه‌های جدیدتر در این زمینه چه می‌گویند؟ یا این بحث از زمانی که کتاب نوشته شده تا امروز چگونه تغییر کرده است؟

شاید مهم‌ترین تغییر همین باشد: خواندن بیش از گذشته به گفت‌وگو تبدیل شده است. فعالیتی که در آن نویسنده می‌نوشت و من می‌خواندم، اکنون با پرسش‌های فوری، مقایسه‌ی دیدگاه‌ها و بررسی زمینه‌های بحث همراه شده است. جمله‌ای که در گذشته زیر آن خط می‌کشیدم تا روزی به آن بازگردم، امروز ممکن است آغاز گفت‌وگویی طولانی باشد. می‌توان همان لحظه نظر مخالف را دید، زمینه‌ی تاریخی آن را شناخت و پرسید که چند دهه پس از نوشته‌شدن کتاب، دانش امروز درباره‌ی آن چه می‌گوید.

این امکانات جای خود کتاب را نمی‌گیرند. پاسخ مدل‌های زبانی نیز، به‌ویژه در نقل‌قول، عدد و استناد، نیازمند کنترل با منبع اصلی است. اما رابطه‌ی من با کتاب دیگر همان رابطه‌ای نیست که بیست سال پیش داشتم.

این دگرگونی فقط به شکل خواندن محدود نمی‌شود. کتاب همچنان کارکرد عمیق خود را دارد، اما جایگاه آن در میان ابزارهای یادگیری تغییر کرده و در نتیجه، رفتار و سلیقه‌ی خواننده نیز عوض شده است. در گذشته برای فهم جدی موضوع معمولاً باید کتابی پیدا می‌کردیم. امروز مقاله، پادکست، ویدئو، دوره‌ی آنلاین، موتور جست‌وجو و هوش مصنوعی در کنار کتاب قرار گرفته‌اند. کتاب دیگر تنها دروازه‌ی ورود به دانش نیست و ارزش آن بیش از پیش در فراهم‌کردن فهمی منظم و عمیق آشکار می‌شود.

به گمان من، وزن ارزش کتاب از «اطلاعات» به سوی «ساختار» جابه‌جا شده است. برای دانستن تعریف تورم، لازم نیست کتابی چهارصدصفحه‌ای بخوانیم؛ در چند دقیقه می‌توانیم توضیحی نسبتاً مناسب پیدا کنیم. اما اگر بخواهیم بفهمیم تورم چگونه به متغیرهای دیگر مربوط می‌شود، نظریه چگونه ساخته شده، شواهد آن چیست و نویسنده چگونه استدلال می‌کند، کتاب همچنان مزیت بزرگی دارد. امروز شاید کتاب را کمتر برای دانستن یک نکته و بیشتر برای فهمیدن موضوع بخوانیم.

خواندن نیز انتخابی‌تر شده است. خواننده بیشتر می‌پرسد کدام فصل برای او اهمیت دارد. ممکن است ابتدا مقدمه و نتیجه‌گیری را بخواند، درباره‌ی ساختار کتاب از هوش مصنوعی کمک بگیرد و سپس چند فصل مهم را با دقت مطالعه کند. از این منظر، کتاب‌خواندن دیگر الزاماً مساوی تمام‌کردن کتاب نیست. البته این شیوه را

نمی‌توان به همه‌ی انواع کتاب تعمیم داد. در شعر و داستان، زبان، توالی و تجربه‌ی همراه‌شدن با اثر، خود بخشی از معنای خواندن است.

از سوی دیگر، کتاب امروز با تلفن همراه، شبکه‌های اجتماعی، ویدئوهای کوتاه، خبر و پیام‌های پی‌درپی رقابت می‌کند. تحمل بسیاری از ما برای مقدمه‌های طولانی، تکرار و نثر کش‌دار کمتر شده است. این فقط تغییر سلیقه نیست؛ اقتصاد توجه تغییر کرده است. خواننده‌ی امروز بیش از گذشته متن روشن، مثال مناسب، نمودار، خلاصه و امکان مراجعه‌ی سریع می‌خواهد. کتاب‌های طولانی همچنان مخاطب دارند، اما نویسنده دیگر نمی‌تواند به‌آسانی فرض کند خواننده پنجاه صفحه صبر خواهد کرد تا به اصل بحث برسد.

در چنین فضایی، انتظار از نویسنده نیز تغییر می‌کند. کافی نیست در کتاب چیزی گفته شود که خواننده بتواند ظرف چند لحظه از هوش مصنوعی بپرسد. کتاب باید چیز بیشتری عرضه کند: ساختار فکری، استدلال، روایت، تجربه، انتخاب و داوری نویسنده و پیوند میان مطالب. از این منظر، هوش مصنوعی فاصله‌ی کتاب خوب و کتابی را که صرفاً انباشتی از اطلاعات است، بیشتر آشکار می‌کند. هرچه دسترسی به اطلاعات آسان‌تر شود، اهمیت شیوه‌ی فهمیدن و سامان دادن آن‌ها بیشتر می‌شود.

در این میان، باید شعر و داستان را از کتاب‌های آموزشی، تحلیلی و اطلاعاتی جدا کرد. هوش مصنوعی می‌تواند شعر موزون و مقفا بسازد و وزن، قافیه و قالب‌هایی مانند غزل و رباعی را تقلید کند. از نظر ساختن فرم، با رقیبی جدی روبه‌رو هستیم. اما ارزش شعر متعالی فقط به وزن و قافیه نیست. زبان، تجربه‌ی زیسته، تخیل و نگاه خاص شاعر اهمیت دارد. حافظ و سعدی را صرفاً برای خواندن چند بیت موزون نمی‌خوانیم. البته با شتاب پیشرفت این فناوری، دور نمی‌دانم که مدل‌های زبانی در تولید شعرهایی با مضامین عرفانی نیز توانایی بیشتری پیدا کنند.

اگر از شمار زیادی شاعر بخواهیم با چند واژه‌ی معین شعر بگویند، ماشین احتمالاً بسیار زودتر متنی آماده می‌کند و می‌تواند همان متن را نیز به سرعت به زبان‌های گوناگون ترجمه کند. اما سرعت تولید، به تنهایی، معیار ارزش ادبی نیست. به نظر من، در شعر نو و آزاد، فردیت شاعر، تصویر، تجربه و کشف زبانی اهمیت برجسته‌تری پیدا می‌کند. از این رو، رقابت بر سر خلق اثری صاحب صدای شخصی دشوارتر می‌شود. در این نوع شعر، شاید بیش از شعر متکی به قالب، هویت شاعر جزئی از خود اثر باشد.

در داستان و رمان نیز هوش مصنوعی می‌تواند طرح بدهد، شخصیت بسازد و متنی نسبتاً طولانی تولید کند. بنابراین در داستان‌هایی که بیشتر بر الگوهای شناخته‌شده و سرگرمی متکی‌اند، می‌تواند رقیبی جدی باشد. نگرانی نویسندگان از این تحول را در مناقشات مربوط به کاربرد هوش مصنوعی در صنعت سینما نیز دیده‌ایم.

بالین حال، رمان فقط پاسخ به این پرسش نیست که «بعد چه شد؟» جهان بینی نویسنده، شخصیت پردازی، زبان، تجربه‌ی انسانی و انتخاب‌های روایی اهمیت دارند. «سوربز» را فقط برای دانستن ماجرای تروخیو نمی‌خوانیم؛ می‌خواهیم جهان او را از دریچه‌ی نگاه یوسا ببینیم. این تجربه با مراجعه به کتابی برای یافتن تعریف یا توضیح یک اصطلاح تفاوت دارد.

در کتاب‌های اطلاعاتی و آموزشی، هوش مصنوعی رقیبی مستقیم‌تر برای مؤلف و مترجم است. برای تعریف مفهوم، خلاصه‌ی یک نظریه یا یافتن اطلاعات مشخص، در بسیاری از موارد دیگر لازم نیست کتابی را باز کنیم. به حجم ترجمه‌هایی که در بیش از پنجاه سال زندگی دانشگاهی انجام داده‌ام فکر می‌کنم؛ ماشین اکنون می‌تواند کاری از همان جنس را در زمانی بسیار کوتاه‌تر انجام دهد. درباره‌ی کتاب «فرهنگ واژگان مالی» که همراه با آقای دکتر نظر بلند تهیه کرده‌ایم نیز احساس می‌کنم ادامه‌ی کار به شیوه‌ی پیشین، ضرورت گذشته را ندارد. بخش بزرگی از آنچه زمانی مستلزم صرف وقت فراوان بود، اکنون در دسترس ماشین قرار گرفته است.

واژه‌سازی از حوزه‌هایی است که نقش نهادهای سنتی در آن تغییر می‌کند. امروز می‌توان از مدل‌های زبانی خواست برای اصطلاحی تازه، ده‌ها معادل فارسی پیشنهاد کنند. این مدل‌ها با تکیه بر الگوهای واژگانی، ریشه‌ها، پیشوندها، پسوندها و ترکیب‌های زبانی می‌توانند گزینه‌های گوناگونی بسازند و در مقایسه‌ی آن‌ها از نظر معنا، کوتاهی، خوش‌آوایی و قابلیت واژه‌سازی کمک کنند. انجام چنین کاری با این سرعت و دامنه، برای یک فرد یا حتی یک نهاد دشوار است.

به گمان من، بخش مهمی از ساختن گزینه‌های واژگانی به ماشین سپرده خواهد شد. این تحول الزاماً به معنای پایان کار فرهنگستان‌ها نیست، اما نقش آن‌ها را تغییر می‌دهد. انتخاب، داوری، استاندارد کردن و کمک به رواج بهترین گزینه‌ها اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. تولید پیشنهاد فراوان، ما را از نیاز به قضاوت زبانی و تخصصی بی‌نیاز نمی‌کند.

در حوزه‌های نزدیک به تخصص من، یعنی مالی، اقتصاد، مدیریت و حسابداری، انتظار دارم ترجمه به شکل سنتی آن کمتر شود. بسیاری از متن‌هایی را که زمانی لازم بود مترجم بنشیند و ترجمه کند، امروز ماشین با سرعت و کیفیتی قابل قبول برای بسیاری از کاربردها ترجمه می‌کند؛ هرچند متن تخصصی همچنان به بازبینی نیاز دارد. طبیعی است که در نتیجه، بخشی از وقت و نیرویی که پیش‌تر صرف ترجمه می‌کردم آزاد شود.

اما در مورد نوشتن، نتیجه را برعکس می‌بینم. هوش مصنوعی می‌تواند کمک کند بیشتر بنویسیم. کمک می‌کند آن دو کلمه حرفی را که واقعاً می‌خواهیم بگوییم، سریع‌تر و روشن‌تر بیان کنیم و با صرف وقت کمتر برای جست‌وجو، تنظیم و ویرایش، درباره‌ی موضوعات بیشتری کار کنیم. ماشین دامنه‌ی خواندن و نوشتن ما را گسترده‌تر می‌کند و فرصت بیشتری برای فکر کردن باقی می‌گذارد.

شرط اصلی همچنان این است که چیزی برای گفتن داشته باشیم: حرفی تازه، زاویه‌ای متفاوت، نتیجه‌ی یک پژوهش یا آزمایش، کاربردی جدید یا حتی شیوه‌ای بهتر برای توضیح مطالب موجود. گاهی همین که بتوانیم انبوهی از اطلاعات را بررسی کنیم و برای خواننده کوتاه‌تر، روشن‌تر و منظم‌تر بیان کنیم، خود نوعی افزوده‌ی فکری است.

کتاب و کتاب‌خوانی در حال تغییرند و همراه با آن‌ها، معنای کار نویسنده، مترجم و خواننده نیز تغییر می‌کند. برای من، کتاب همچنان جای دنبال‌کردن اندیشه و آموختن شیوه‌ی استدلال است؛ با این تفاوت که اکنون می‌توانم در طول خواندن، بیشتر بپرسم، مقایسه کنم و گفت‌وگو را ادامه دهم. هوش مصنوعی ضرورت نوشتن را از بین نمی‌برد؛ ماهیت کاری را که ارزش نوشتن دارد تغییر می‌دهد. هرچه تولید و دسترسی به متن آسان‌تر شود، اهمیت داشتن حرفی برای گفتن، داوری سنجیده و ساختن پیوندی معنادار میان مطالب بیشتر خواهد شد.